

- رسالة في الأسماء العظيمه للطريق الى الله
- رسالهى نوريه
- رسالهى غوثيه
- حلاج نامه

ترجمه و مفتاح

رسائل عبد القادر گيلاني

شيخ عبد القادر گيلاني
(٤٧٠-٥٦١)

ترجمه:
حيدر شجاعي





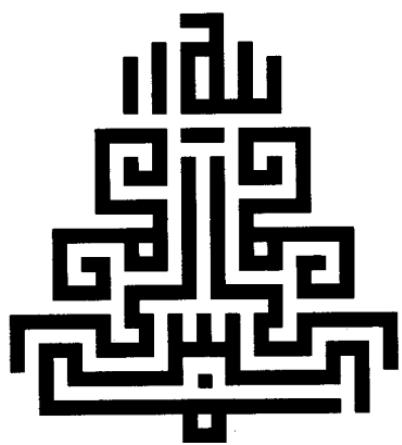
اتصارات مولی

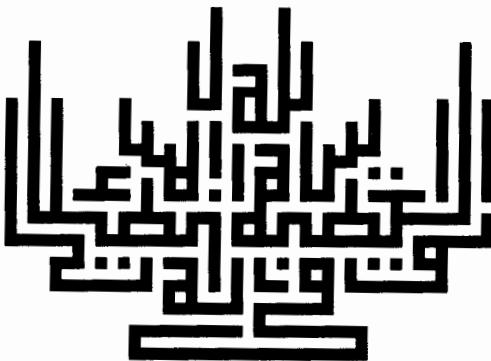


خیلابان اعلاب - چهارراه ابو ریحان شاره ۱۱۵۸

تلفن: ۰۹۰۴۳۴۳۶۶







رسائل عبد القادر گيلاني

شيخ عبد القادر گيلاني
(٤٧٠-٥٦١)

ترجمه: حیدر شجاعی

مقدمه و ویرایش: مریم بانو بردبار

• رسالة فی الأسماء العظیمه للطريق الى الله

• رسالهی نوریہ

• رسالهی غوثیہ

• حلاج نامہ



انتشارات مولیٰ

۱۶۰۴

عنوان: عبدالقادر چیلان، عبدالقادر بن ابی صالح، ۴۷۱ - ۴۵۸

عنوان: نام پدیدآور: رسائل عبدالقادر گیلانی، عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ - ۴۷۰)، مقدمه مریم بانو بردبار، ترجمه حیدر شجاعی

مشخصات نشر: تهران، سوانی، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: بیست و شش، ۱۴ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۰۵-۸

وهمیت فهرست کتابخانه: فیبا

یادداشت: عنوان دیگر: رسائل عبدالقادر گیلانی (من) «ترجمه» رساله فی الانساع الغافلية للطريق الى الله، رساله نوریه، رساله غیره، حلاج نامه

یادداشت: تابه

عنوان دیگر: رسائل عبدالقادر گیلانی (من) «ترجمه» رساله فی الانساع الغافلية للطريق الى الله، رساله نوریه، رساله غیره، حلاج نامه

موضوع: حلاج، حسین بن منصور، ۳۲۰-۲۰۹ - نقد و تفسیر

موضوع: خدا - نام ها -- منون قدیسی تاریخ، ۱۴

موضوع: اندرزنهای های عربی -- منون قدیسی تاریخ، ۱۴

شناخته افزوده: شجاعی، حسن، ۱۳۷۵ - ترجمه

شناخته افزوده: بردبار، مریم بانو، مقدمه نوس

ردیه پندتی گفتگو: ۱۳۸۷، فرج احمد

ردیه پندتی دیویون: ۱۳۹۷/۱

شماره کتابخانسی ملی: ۵۰۶۲۶



اسرار مولی

تهران: خیابان انقلاب- چهارراه ابوریحان- شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۰۹۰۷۹- ۰۹۲۴۰۹۶۶۴۰- ۰۷۹

www.molapub.com • Email: molapub@yahoo.com

رسائل عبدالقادر گیلانی

شیخ عبدالقادر گیلانی • ترجمه: حیدر شجاعی • مقدمه و ویرایش: مریم بانو بردبار

چاپ اول: ۱۳۹۳ = ۱۴۳۶ = ۱۱۰۰ نسخه ۰ ۲۴۲/۱

شابک: ISBN: 978-600-339-005-8 ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۰۵-۸

حروفچینی: کوشش • لیتوگرافی و چاپ: ایران مصور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



۱۳۰۰۰۰ ریال
اسرار مولی

فهرست مطالب

مقدمه	زندگی نامه شیخ عبدالقدیر گیلانی
هفت - نوزده	
هفت	تولد و مولد
هشت	کنیه و القاب
نه	کودکی
نه	جوانی و سفر به بغداد
ده	اساتید علوم ظاهر
یازده	تصوف و مشایخ طریقت
یازده	تربیت یافتگان
دوازده	آثار قلمی
دوازده	وفات
سیزده	اخلاف و بازماندگان
سیزده	باورها و دیدگاهها
چهارده	کرامات منتب به شیخ
پانزده	(بیست و یک - بیست و شش)
بیست و دو	اشارة
بیست و چهار	اسم اعظم
	پارهای سخنان شیخ

شش / رسائل عبدالقادر گیلانی

٢٨ - ٣	رسالة فی الأسماء العظيمه للطريق إلی الله [ترجمه]
٣٥ - ٣١	رساله نوريه [ترجمه]
٤٧ - ٣٩	رساله غوثیه [ترجمه]
٥٣ - ٥١	حلّاج نامه [ترجمه]

٧٣ - ٥٧	رسالة فی الأسماء العظيمه للطريق إلی الله [متن]
٨٠ - ٧٧	الرسالة نوريه [متن]
٩٠ - ٨٣	الرسالة الغوثیه [متن]

٩٤ - ٩١	فهارس
٩١	فهرست آيات
٩٢	فهرست اعلام و اصطلاحات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

زندگی نامه شیخ عبدالقادر گیلانی

حمد و سپاس پروردگاری را سزاست که عالم را به تابش انوار وجودی خویش هستی بخشید و هستی را به وجود قائم‌های نور وجودی پیامبران جلوه داد، تا کائنات از تابش بیکرانشان مستفیض گشته و آدمیان از جلوات خاص آنان جلوه یافتند، تا خاتم ایشان حضرت محمد مصطفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ گرفت و حمد و درود از لی را نثار خویش نمود. که: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَصَّلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا = خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند شما هم که مؤمنید بر وی درود فرستید و سلام دهید - سلام دادنی - ۵۶/احزاب»

شفیع مطاع نبی کریم	قسم جسم نسیم و بسم ^۱
بلغ العلی بکماله	کشف الدجی بجهاله
حسنست جمیع خصاله	صلوا علیه و آله ^۲

(گلستان سعدی، مقدمه)

۱. او شفاقت‌کننده، فرمانرو، پیامآور، بخشنده، صاحب جمال، خوش‌اندام و دارای نشان پیامبری است.
۲. با کمال خویش به بالاترین مرتبه دست یازید و با جمال نورانی خویش تاریکی‌ها را زدود. همه صفات او زیباست. بر او و خاندانش درود فرستید.

و درود بیکران بر امیر مؤمنان، باب مدینه‌ی ختم نبوت و خاتم فضّ ولایت اصل
المعالی و مولی الموالی العلی العالی - سلام الله علیه ..

وصلَ علیٰ علیٰ علیٰ علیٰ کاملٰ فِ الْوَلَايَةِ
و بر خاندان طاهرين او خصوصاً بر سليمان ملك شهود و قطب آسيای وجود،
صاحب ولايت کبری و حقیقت مضمر اعلی، باطن ارواح قدس و محرم بارگاه انس،
حقیقت سر علی، حضرت حجت بن حسن العسكري - روحی و روح العالمين له القداء ..

امام المهدی حتی انت غائب فنَّ علینا يا ابانا برؤیة
و درود بر اوليای الهی و محبان خاص ولوی که همگی گنجینه‌داران خزاین
رحمت ایشانند.

یکی از بزرگ‌مردان به نام عرصه‌ی شهود و عرفان و مفتاح خزاین رحمت و ایقان،
سرسپرده‌ی ولايت علوی جانب شیخ عبدالقادر گیلانی است که سلسله‌ی قادریه
منسوب به اوست.

تولد و مولد

محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی صالح موسی بن عبدالله بن یحیی جنگی دوست
گیلانی (جیلانی) در یک ر�ضان سال چهارصد و هفتاد و یک هجری قمری مصادف
با بیست و دوم اسفندماه چهارصد و پنجاه و یک خورشیدی در گیلان زاده شد.
«ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۹۴»

بعضی شیخ را از جیل بغداد دانسته‌اند نه گیلان که مغرب گیلان از سواحل
دریای خزر است. چنان‌چه محمد قاسم فرشته در مقاله‌ی دوازدهم تاریخ خود در
ضم ترجمه‌ی شیخ معین‌الدین چشتی به مناسبی گفت: «این جیل جایی پر فیض
و هوایش در غایت اعتدال در تحت کوه جودی واقع شده و کشتی نوح علیه‌السلام در
آن جا قرار گرفته و از بغداد هفت روزه راه است و شیخ محی‌الدین عبدالقادر از
آن‌جاست. «طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۴ - ۳۶۳»

نسب

نسب او بنا بر نوشته‌ی قاموس الاعلام و طبقات شعرانی و بعضی دیگر به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌پیوندد که به نوشته‌ی شعرانی سید عبدالقادر بن موسی بن عبدالله بن یحیی بن زاهد بن محمد بن داود بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است. «ریحانة الادب»، ج ۳، ص ۴۹۴، بعضی هم گفته‌اند: اسم او اعجمی است (جنگی دوست) و با این نسبت سازگار نیست. بلکه این اسم می‌نمایاند که او از نژاد کرد یادیلم ایرانی باشد. این سخن هم در هیچ سند تاریخی معتبری موجود نیست و دلیل بر ردا این ادعای کوچ اجداد وی به طبرستان و سکنی گزیندن در آن بلاد بوده و این که ابی صالح موسی جنگی دوست به دلیل این که در گیلان می‌زیسته و علاقه وافری به جهاد داشته، مردم آن خطه که پارسی زبان بوده‌اند، وی را جنگی دوست خطاب نموده‌اند که این لقب مشهور گشته و این امر نمی‌تواند دلیل بر رد نسب وی باشد. پدرش سید موسی کنیه‌ی موسی پدر شیخ عبدالقادر است ولکن در طبقات شعرانی کنیه‌ی خود شیخ نوشته شده است. «ریحانة الادب»، ج ۳، ص ۴۹۵ مادر وی ام‌الخیر امة الجبار فاطمة بنت ابو عبدالله صومعی است که از بزرگان مشایخ گیلان بوده است. «طرائق الحقائق»، ج ۲، ص ۳۶۲

کنیه و القاب

ابومحمد کنیه اوست و محبی‌الدین، غوث، غوث اعظم، غوث‌الثقلین، جنگی دوست باز الله و باز اشهب از القاب ایشان است. «ریحانة الادب»، ج ۳، ص ۴۹۴

کودکی

مادر وی گوید: «چون فرزند من عبدالقادر متولد شد هرگز در روز رمضان شیر نخورد و یک بار هلال ماه رمضان به جهت ابر پوشیده ماند. از مادر وی پرسیدند گفت: امروز عبدالقادر شیر نخورده است. آخر معلوم شد که آن روز رمضان بوده است.

خود وی می‌گوید: «خد بودم روز عرفه به صحراء بیرون رفتم. دنبال گاوی گرفتم به جهت حراثت. آن گاو روی باز پس کرد و گفت: «یا عبدالقادر ما هذا خلقت ولا بهذا امرت!» بترسیدم و بازگشتم. به بام سرای خود برآمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند. نزد مادر خود رفتم و گفتم مرا در کار خدای تعالیٰ کن و اجازت ده تا به بغداد روم و به علم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم. از من سبب آن داعیه پرسید با وی گفتم، بگریست و برخاست و هشتاد دینار بیرون آورد که به میراث پدر من مانده بود. چهل دینار را برای برادر من گذاشت چهل دینار را در زیر بغل من در جامه‌ی من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق در جمیع احوال و به وداع من بیرون آمد و گفت ای فرزند برو که برای خدای تعالیٰ از تو بپریدم و تا قیامت روی تو را نخواهم دید.» (نفحات الانس، ص ۵۰۷)

همان گونه که بیان گردید او از اوان کودکی فردی خاص بود و شخصیت منحصر به فردی داشت. او در زمان حکومت ملکشاه سلجوقی متولد شد. به سبب حمایت‌های ملکشاه و وزیرش خواجه نظام‌الملک اوج دوران شهرت علم بود. اما به دلیل کشمکش وارثان تخت شاهی پس از قتل ملکشاه و هم‌چنین ظهور فرقه‌ی نزاریه از اسماعیلیه به رهبری حسن صباح و جنگ‌های صلیبی و فتح بیت‌المقدس به دست مسیحیان، ثبات و آرامش زندگانی مردم از بین رفت. ناچار اهل علم را مجبور به مهاجرت از شهر و دیار خویش نمود. عبدالقادر مستثنی از این قاعده نبود.

جوانی و سفر به بغداد

او در سال چهارصد و هشتاد و هشت در سن هجده سالگی به بغداد رفت و با کوشش فراوان به علوم ادبی و فقه و حدیث نزد بزرگانی که در آن زمان معین بودند مشغول گردید و به اندک زمان بر اقران خود فایق آمد و از اهل زمان خود متمایز گشت. (نفحات الانس، ص ۵۰۸ و طرائق الحقائق، ص ۳۶۲) بعد از مدتی به وعظ و تدریس پرداخت و مجلس وعظ او محل ازدحام خاص و عام بود. به طوری که آوازه‌ی او عالم‌گیر شده و رئیس مذهب در دوران خود گشت. در تمام اوقات تحصیل با دسترنج خود امار معاش می‌نمود. (ريحانة الادب، ج ۳، ص ۴۹۴)

اساتید علوم ظاهر

او در بغداد علوم ادبی را از ابوزکریای تبریزی آموخت و از ابویکر محمد بن احمد و ابوالقاسم علی بن احمد بن بیان و ابوطالب بن یوسف علم حدیث فراگرفت. سپس به نزد علی بن ابی سعد محزمی رفت و در مدرسه‌ی او فقهه آموخت. علی بن ابی سعد محزمی، مدرسه خود را به وی تفویض نمود و او در آن مدرسه به وعظ و ارشاد پرداخت. آوازه‌ی زهد و تقوای او در همه جا پیچید. مردم از همه‌ی نقاط به زیارت‌ش می‌شناختند و از نصایحش استفاده می‌کردند. «همان، ص ۴۹۴»
او در اصول شافعی و در فروع حنبیلی بود و مطابق هر دو مذهب شافعی و حنبیلی فتوا می‌داد و در سیزده شاخه از علوم دینی تدریس می‌کرد. «همان، ص ۴۹۵»

تصوف و مشایخ طریقت

بعد از فراگیری و تکمیل علوم ظاهری و پرداختن به وعظ و تدریس، به تحصیل مقامات باطن پرداخت و به مجاهدات و ریاضات اشتغال نمود و بنای زهد گذاشت و در عبادت به سر می‌برد. با شیخ احمد دباس ملاقات کرد و از وی کسب فنون طریقت نمود. «ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۹۴» نسبت خرقه شیخ عبدالقدار تا معروف کرخی در کتاب طرائق الحقائق چنین آمده است: «الشیخ ابو محمد عبدالقدار بن ابی صالح بن عبدالله الجیلی لبس الخرقة من يد الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومی و هو لبیها من يد الشیخ ابی الحسن علی بن محمد بن یوسف القرسی الھکاری و هو لبیها من يد الشیخ ابی الفرج الطرطوسی و هو من يد الشیخ ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی و هو من يد الشیخ ابی یکر الشبلی و هو من يد سید الطائفة الجنید البغدادی و هو من يد السری السقطی و هو من يد المعروف الکرخی». «طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۳۶۲»

به هر حال وی از اکابر عرفا و صوفیه و مشایخ پیران طریقت و مؤسس طریقت قادریه می‌باشد. قادریه گفتن آن طریقت به جهت انتساب به او می‌باشد. شاگردان بسیار از اکناف ممالکت اسلامی بر او گرد آمدند. گویند سخنانش چنان مؤثر بود که

سبب گرویدن بسیاری از یهودیان و مسیحیان به اسلام گردید «دایرۃالمعارف مصاحب، ج ۲، ص ۱۶۷۰»

تربیت یافتگان

شیخ عبدالقادر، خلفای بسیار و تربیت یافتگان بی شمار دارد. چنان‌که او را به نام شیخ مشرق می‌شناختند و ایومدین را شیخ مغرب. از اصحاب و یاران او محمدالاولی است که به ابن قائد معروف است. وی همان کسی است که ابن عربی در فتوحات مکیه از قول شیخ عبدالقادر مؤیدالحضرۃ می‌خواند و بنا به فرمایش ابن عربی، محمد بن القائد از مفردون است. و آنها جماعتی هستند که از دایره‌ی قطب خارج‌اند و بی‌واسطه‌ی قطب، از حق فیض می‌گیرند و حضرت خضر از ایشان است. دیگر اصحاب عبدالقادر ابوالسعود بن الشبل است که در فصوص‌الحكم و دیگر آثار ابن عربی از وی سخن رفته است. دیگر از مشایخ و خلفای وی شیخ شهاب‌الدین شهروردی است. و در حق وی گفته است: «عبدالقادر انت آخر المشهورین بالعراق». در بلاد هندوستان و عراق عرب و سایر ممالک عربستان طریقت قادریه جاری است. صاحب طرائق‌الحقایق گوید: «رقم این سطور بسیاری از آنها را ملاقات نموده و به خصوص در سراندیب هند و سیلان چندی در حلقه‌ی آنان بوده است.

«طرائق‌الحقائق، ج ۲، ص ۳۶۳»

آثار قلمی

آثار او غالباً خلاصه و زبده‌ی مجالس او را در بر دارد و مشحون از مسائل مربوط به سنت و آداب دینی است:

- ۱ - کتاب الفتح الربانی: که شامل شصت و دو مجلس اوست این کتاب مربوط به سال‌های ۵۴۵-۵۴۶ می‌شود که آن را در بعضی نسخه‌ها «ستین مجالس» خوانده‌اند.
- ۲ - فتوح الغیب: مشتمل بر ۷۸ مجلس اوست.
- ۳ - الغنیه لطالی طریق الحق: مجموعه‌ای از مواعظ اوست. در غالب این مجالس گوینده بیشتر همچون یک واعظ جلوه دارد تا یک صوفی. البته به ندرت الفاظ و اصطلاحات خاص صوفیه رادر آن‌ها به کار می‌برد. اما اخلاص و

ایمان فوق العاده‌ی شیخ باید از اسباب عمدۀ نفوذ کلام وی و مزید شهرت آثارش در بین عame بوده باشد. «جستجو در تصوف، ص ۱۶۸»
مجموعه‌های دیگر هم از مواعظ و ادعیه و اذکار منسوب به او در دست است که از آن جمله:

۴ - حزب بشائر الخیرات، ۵ - یواقیت الحكم و فیوضات الربانیه، ۶ - دیوان فارسی،
مکتوبات و ملفوظات هم بدو منسوب است که صحت انتساب آنها محتمل به نظر
نمی‌رسد و درباره‌ی دیوان تقریباً شک نیست که از او نیست «همان، ص ۱۶۸ و
ریحانة‌الادب، ج ۳، ص ۴۹۵».

شیخ عبدالقدار در اشعار خود به محیی تخلص می‌کرده و این ابیات از اوست:

گر بیایی به سر تربت ویرانه‌ی ما

بینی از خون جگر آب زده خانه‌ی ما

شکر لله که نمردیم و رسیدیم به دوست

آفرین باد بر این همت مردانه‌ی ما

با احد در لحد تنگ بگوییم ای دوست

آشناییم به تو غیر تو بیگانه‌ی ما

«محیی» از شمع تجلی نگاهش می‌سوخت

دوست می‌گفت زهی همت پروانه‌ی ما

وفات

باری شیخ عبدالقدار در سال پانصد و شصتم یا شصت و یکم و یا دوم هجری
قمری که ماده‌ی تاریخ آن بنا بر اولی عشق کمل «۵۶۰» و بنا بر دومی عشق اکمل
«۵۶۱» و بنا بر سومی جمله «ماهتاب اقطاب» «۵۶۲» می‌شود در سن نود سالگی در
بغداد وفات فرمود. «ریحانة‌الادب، ج ۳، ص ۴۹۵».

اخلاف و بازماندگان

تعداد اولاد و اخلاف او در حقیقت بسیار زیاد بود و اخبار آنها در حوادث تاریخ
بغداد مکرر در میان می‌آید. چنان که خلیفه المستنصر برای یک تن از آن‌ها رباطی

ساخت و خلیفه ناصر بعضی از آن‌ها را تعقیب و تبعید کرد. در حادثهٔ مغول و سقوط بغداد هم به این خانواده لطمہ‌هایی سخت وارد شد. اما بغداد هم‌چنان مرکز فعالیت آن‌ها باقی ماند. تعداد اولاد بلافضل خود شیخ هم آن‌گونه که از قول پرسش عبدالرزاقد نقل کرده‌اند، شامل چهل و نه فرزند بود، بیست تن پسر و باقی دختر. «جستجو در تصوف»، ص ۱۷۰. دو پسر از بین فرزندان او بسیار مشهور شدند:

۱- عبدالعزیز «وفات ۶۰۲» و عبدالرزاقد «وفات ۶۰۳» که بعد از وی راه افراط نپوییدند. بازماندگان نسبی وی نیز پس از فتح بغداد به وسیله‌ی شاه اسماعیل یکم از بین النهرین اخراج شدند.

باورها و دیدگاه‌ها

او باور دارد که هر کس می‌خواهد مسلمان واقعی باشد نه فقط باید شهادتین را بر زبان براند بلکه نیز می‌باید از هر چه جز اسلام است تبری جوید و این قول هر چند در نزد همه‌ی متشرعه و اکثر صوفیه نیز مقبول است باز با وسعت مشرب آن عده از متتصوفه که از وحدت واقعی جوهر ادیان و ظاهری بودن اختلافات آن‌ها سخن می‌گویند البته خالی از مغایرت نیست. شیخ طالبان طریق حق را در محدوده‌ی شریعت راهنمایی می‌نمود. چون آداب شرعی می‌باید بر شریعت مبنی باشد و شریعت هم اعتقاد درست را الزام می‌کند.

او لزوم اتعاظ به مواعظ قرآن و پرهیز از القاءات شیطانی را خاطرنشان می‌کند و از قلب و نفس و روح که ممکن است از ملائکه القا یابند یا از شیطان سخن می‌گوید. او طریق تقو را تخلص از مظالم عباد می‌خواند و در باب طاعت خداوند سخن را به بهشت و جهنم می‌کشاند و از اعمال طاعات و فضیلت عبادات و آداب صلات و صوم در ماه رجب، شعبان و رمضان و سایر اوقات سال از لیله‌ی برائت و لیله‌ی قدر و صلات تراویح... سخن به میان می‌آورد. «جستجو در تصوف»، ص ۸ - ۱۶۷.

در طریقه‌ی او، مسایل مربوط به تصوف را به قیل و قال نمی‌توان یافت فقط به جوع و حرمان می‌توان به دست آورد. با وجود کثرت مریدان که در واقع شیفتگان مجالس او بودند، خلق و اشتغال به آن‌ها را در طریقت حجاب می‌دانست. می‌گفت: خلق حجابی است که انسان را از نفس بازمی‌دارد و نفس هم حجابی است که وی را از

خدا دور می‌کند. از این رو انسان تا خلق را می‌بیند نمی‌تواند نفس را ببیند و تانفس را مشاهده می‌کند نمی‌تواند به مشاهده‌ی حق دست یابد (جستجو در تصوف، ص ۱۷۰) او تنها راه وصول به حق را ترک اراده‌ی فردی یا موت از اراده‌ی می‌داند و آن عبارت از این است که: سالک جز اراده‌ی خدا چیزی نخواهد و به اعتقاد وی در این حال هر آن چه می‌کند و می‌اندیشد چیزی جز خواست خداوند نیست. البته با این مایه اخلاص و ترک نفس و تواضع که در مواقع شیخ است بعضی دعاوی رعونت‌آمیز را که به وی نسبت داده‌اند، یا باید به کلی مجعلو و مردود شناخت و یا حمل بر شطحیات کرد. بنابراین نظر دکتر زرین کوب: به احتمال قوی این گونه سخنان مبالغه‌آمیز که به وی منسوب شده برای این است که خواسته‌اند وجود او را در هاله‌ی خیرکننده‌ای از قدس و ولایت فرو بپیچانند. (همان، ص ۱۷۱)

آوازه‌ی قدس و طهارت شیخ عبدالقدار همراه با خاطره‌ی مجالس پر از دحام او سبب شد که یک قرن بعد از او وجودش در هاله‌ی از انوار کرامات و مقامات فرو رود و اخلاف و اعقاب او در نسل‌های بعد از شخص او یک قطب عالم و غوث اعظم بسازند.

(همان، ص ۱۷۰)

کرامات متنسب به شیخ

کتاب‌هایی که کرامات و خوارق او را بر شمرده‌اند فراوانند، از جمله‌ی آنان: بهجه الاسرار علی بن یوسف اطنوخی، خلاصه المفاخر فی اختصار مناقب الشیخ عبدالقدار از امام یافعی، قلائد الجواهر اثر محمد بن یحیی التاوی، نفحات الانس عبدالرحمان جامی.

کرامات و افسانه‌های بسیاری به او متنسب شده‌اند. با این حال در انتساب این رفتارها و سخنان به عبدالقدار اطمینانی وجود ندارد. از جمله آنان:

شیخ ابوسعید قیلوی گفته که چون شیخ عبدالقدار گفت: «قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله» حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل او تجلی کرد و رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بر دست طایفه‌ای از ملائکه‌ی مقربین به محض اولیای مقدمین و متاخرین که آن جا حاضر بودند، احیاء به اجساد خود و اموات به ارواح خود خلعتی به وی پوشانیدند و ملانکه و رجال غیب مجلس وی را در میان گرفته بودند و صفوها در

هوا ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر آن که گردن خود را پست کرد. «نفحات الانس، ص ۵۱۱»

خود وی گفته که وقتی در سیاحات می بودم شخصی به نزد من آمد که من وی را هرگز ندیده بودم. گفت صحبت می خواهی؟! گفتم آری؛ گفت به شرط آن که مخالفت نکنی. گفتم نکنم. گفت اینجا بنشین تا من بیایم. یک سال برفت پس باز آمد من همان جا بودم ساعتی نزدیک من نشست پس برخاست و گفت از این جانروی تا من بیایم. یک سال دیگر برفت پس باز آمد ساعتی بنشست و برخاست و گفت از این جانروی تا من بیایم، یک سال دیگر برفت پس باز آمد و با خود نان و شیر آورد و گفت من خضم. مرا فرمودند که با تو طعام خورم گفت برخیز و به بغداد درآی با هم به بغداد درآمدیم. «همان، ص ۵۰۹»

از شیخ عبدالقادر پرسیدند که سبب چه بود که لقب شما محی الدین کردند فرمود که روز جمعه از بعضی سیاحات به بغداد می آمدم پای برھنه، به بیماری متغیراللون نحیف البدن بگذشتمن مرا گفت السلام عليك يا عبدالقادر! جواب سلام وی باز دادم. گفت نزدیک من آی. نزدیک وی رفتم گفت مرا بازنشان. وی را بازنشاندم جسد وی تازه گشت و صورت وی خوب شد و رنگ وی صافی گشت از وی بترسیدم. گفت مرا نمی شناسی؟! گفتم نه. گفت: من دین اسلامم. هم چنان شده بودم که اول مرا دیدی مرا خدای تعالی به تو زنده گردانید. انت محی الدین. وی را بگذاشت و به مسجد جامع رفتم. مردی مرا پیش آمد و نعلینی پیش پای من نهاد و گفت: یا شیخ محی الدین! چون نماز بگزاردم مردم از هر طرف بر من ریختند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند: یا محی الدین. و مرا هرگز پیش از آن به این لقب نخوانده بودند. «نفحات الانس، ص ۲۰ - ۵۱۹»

كتابي که پيش روی ماست مجموعه چند رساله از شیخ عبدالقادر گیلانی است. به نامهای: ۱ - رساله فی الاسماء العظيمة للطريق الى الله، ۲ - رساله نوريه، ۳ - رساله غوثيه، ۴ - حلّاج نامه. سه رساله اول عربی بوده و رساله آخر به فارسي می باشد که جناب آقا حیدر شجاعی اين سه رساله را به کمند ترجمه

مقدمه / هفده

کشانده و نگارنده این سطور ترجمه‌ی ایشان را بازنویسی و ویراستاری نموده و مقدمه‌ی مستوفایی در شرح احوال و زندگانی شیخ عبدالقادر گیلانی بر آن نگاشته است.

جانب شیخ عبدالقادر در «رساله فی الاسماء العظيمة للطريق الى الله» می‌گوید: «بدان که در طریقت ما سیزده اسم وجود دارد. هفت اسم اصلی و شش اسم فرعی. هفت اسم اصلی برای هفت نفس^۱ است. و برای هر اسمی عددی است که هر کدام از آن‌ها ذکری دارد که باید خوانده شد و سالک از اسمی به اسم دیگر منتقل نمی‌شود مگر آن که مستحق آن اسم باشد و نشانه‌اش برای او آشکارا گردد. پس برای هر نفسی، منزلتی با نشانه و رنگ معلومی وجود دارد.

به عنوان مثال: اسم اول: لا اله الا الله، عدد آن یکصد و هزار مرتبه، رنگ نور آن: آبی، جایگاهش در سینه، عالم آن شهادت و ورود و تجلی گاه آن شریعت و ذکر آن: الہی اظہر علی ظاهری سلطان لا اله الا الله...

بعد از بیان اسماء هفتگانه‌ی اصلی به بیان شش اسم فرعی پرداخته که نام اول: حق، نام دوم: قهار، نام سوم، قیوم، نام چهارم: وهاب، نام پنجم: مهیمن، نام ششم: باسط. جمعاً سیزده نام می‌شود که اسم اعظم الهی در این نام‌های بزرگ نهفته است. سپس به بیان انواع ذکر پرداخته و می‌گوید: ذکر زبان، للقه است و ذکر قلب وسوسه است و ذکر روح مشاهده است و ذکر سر معاینه و ذکر خفی مغایبه است.

در دنباله‌ی مطلب چگونگی دریافت عهد و بیعت در طریقت قادریه مطرح می‌شود. به نظر می‌رسد که ادامه‌ی مطالب از شیخ نباشد و دیگر ارادتمندان به آن افزوده‌اند چون از زبان شیخ سخن گفته می‌شود: هرگاه کسی می‌خواست با شیخ بیعت کند پس از تلاوت سوره‌ی فاتحه شیخ به او می‌گفت... «نقل از ص ۱۲» در ادامه راوی از دعای شیخ در حق بیعت‌کننده می‌گوید: خداوندا نیک‌خواه او

۱. نخستین نام برای نفس اماره، دومین نام برای نفس لومه، سومین نام برای نفس ملهمه، چهارمین نام برای نفس مطمئنه، پنجمین نام برای نفس راضیه، ششمین نام برای نفس مرضیه و هفتمین نام برای نفس کامله است.

باش و بر او رحمت ورز و او را ببخش. خداوندا او را به سوی خود رهنمون کن او را از خویش برگیر بر او بگشاکه گشايش پیامبران و اولیا با جود و کرم توست. [نقل از ۱۴] سپس در ادامه شیخ در بیان خلوت و احتیاج مرید به خلوت و فواید آن سخن رانده است و از شروط آداب خلوت می‌گوید.

از شروط خلوت: سخن نگفتن جز در ضرورت، خاموش ماندن، کم خوردن از غذای حلال و کم خوابیدن و دائم الذکر بودن است. از آداب آن معتکف شدن، خود را از هر درهم و دینار تھی کردن، برای رضای خداوند خلوت گزیدن و مراقبت همراه با ذکر مجرد که آن راه سرّ است و با آن می‌توان به مقام اخفی رسید و سرانجام بی‌اعتنایی نسبت به آنچه که بر او وارد می‌شود. شرط اساسی آن تسلیم شدن در برابر پیر است. سلوک الهی انقطاع از خواهش‌ها است و آن با چهار مرگ حاصل می‌گردد. مرگ سفید [گرسنگی] مرگ سرخ [مخالفت با هواي نفس] مرگ سبز [پوشیدن خرقه و صلهدار] و مرگ سیاه [تحمل آزار و رنج].

خلوت دارای پنج نتیجه است: واقعات، مشاهدات، مکاشفات، تجلیات و وصول. در ادامه شیخ هر کدام از آنها را به تفصیل بیان می‌فرماید و سرانجام در خاتمه یادآور می‌گردد که برای پیوستن و پناه بردن به خدای بخشندۀ از خودت یاری بخواه تا از گروه احباب شوی و خودت را در برابر نسیم نفحات الهی قرار ده، هر چند کاملاً به مقام قرب رسیده باشی. صاحبان ادب که اهل اللہاند در مقام قرب نیز از بعد و دوری‌شان حکایت می‌کنند. پس هر کس خواهان سعادت ابدی و سعادت سرمدی باشد باید ادب را پیش روی خود و مشیت را پشت سر قرار دهد و در انجام هر واجبی شکرگزار باشد.

رساله‌ی نوریه به عربی است که شامل مواعظی چند می‌باشد که شیخ عبدالقدار آن را با خطاب «ای پسر» بیان می‌دارد. معلوم نیست منظور از «ای پسر» فرزند اوست یا هر شخصی که خواهان موعظه بوده است. روی هم رفته این پندتها و نصیحت‌ها در مضامینی بسیار بلند و موضوعات متنوع و گوناگون بیان شده است.

رساله‌ی بعدی رساله‌ی غوثیه است. این رساله خطاب حضرت خداوندی به شیخ عبدالقدار است که او را به لقب «غوث اعظم» می‌خواند. شامل واردات و مکاشفات او می‌باشد که بیشتر حالت سؤال و جواب و مناظره دارد.

مقدمه / نوزده

آخرین رساله حلاج نامه است که حکایتی رمزگونه و سمبولیک از ندای انا الحق حلاج با لحن و کلامی بسیار شیوا بازگو می‌نماید و در آخر انا الحق گفتن حلاج با «انا خیر منه» آدم مقایسه می‌کند و می‌گوید: «انا الحق» حلاج در حیرت طلب و زبان سکر محبت و شوق وافر بر قلب محب گفته شده است و انا گفتن ابلیس از روی کبر و نخوت بود. از این رو گفت: من از آدم بهترم.

مریم‌بانو بردبار